

تجربه دیگران

عکس‌هایی برای توجه بیشتر

● مجله تایم بهترین لحظات از اتفاقات سال گذشته را در آستانه سال ۲۰۲۰ در شماره خاص خود منتشر کرده است. در این گزارش آمده است از صد سال پیش که دوربین به عنوان وسیله‌ای برای ثبت اتفاقات در زندگی بشر جای گرفته، تاکنون تغییرات گسترده‌ای رخ داده است. اکنون تقریباً در جیب هر کسی دوربینی وجود دارد و از هر چیزی می‌توان عکس گرفت. دوربین با اشتراک‌گذاری در رسانه‌های اجتماعی توانسته است بیشتر از آنچه در طول سال‌های دراز گذشته عکس تولید شده، لحظات را ثبت و منتشر کند. در طول سال ۲۰۱۹، عکاسان مختلفی به وسیله TIME تصاویری تولید کردند که واقعیت را ثبت و تسخیر کرده است؛ عکس‌هایی که به خوبی قدرتش‌ان درک می‌شود. در شمال عراق، نیوشا توکلین توانسته است از جوانانی که ربوده شده و سپس به داعش پیوستند، عکس بگیرد؟ در یوتا پیترن اکتمال از جنی تیلور و هفت فرزندش تقریباً یک سال پس از کشته‌شدن شوهر



و پدرش، برنت تیلور، هنگام حضور در افغانستان عکاسی کرده است. در طول تابستان، مانیو پالی به یکی از گرم‌ترین شهرهای روی کره زمین یعنی یعقوب‌آباد پاکستان سفر کرد؛ جایی که دمای آن به ۱۲۴ درجه فارنهایت می‌رسد. در ماه دسامبر، اوگنیا آروواوا از «رتا تونبرگ»، فعال محیط زیست، به محض ورود به اروپا برای اجلاس سران اسپانیا عکاسی کرد. تصویر آریکو از تونبرگ، هنگامی که قصد دارد در مادرید قدم بزند، احساس صمیمیت را منتقل می‌کند؛ آن‌هم از یکی از مشهورترین و تأثیرگذارترین چهره‌های کنونی جهان. در فیلادلفیا ساشا آرویتینوا، از پیشخدمت‌های شبانه‌روزی که در خیابان براد استریت فعالیت می‌کنند، عکاسی کرده است. در پاریس پاتریک زاکمان پس از آتش‌سوزی ماه آوریل که سقف کلیسای نوتردام را خراب کرد، لنزهای خود را بر ویرانه‌های نوتردام گرفت و عکس‌های آن را ثبت کرد. در ماه سپتامبر، کریستوفر اندرسون لحظه‌ای خصوصی بین امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه و همسرش بریژیت را در پایان یک روز کاری شکار کرد. مهم نیست که سال جدید چه چیزی را به ارمغان بیاورد، ما برای دیدن این تصاویر باید آگاهانه‌تر بوده و بیشتر توجه کنیم.

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۵ دی ۱۳۹۸ • ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۴۴۱ • ۲۶ دسامبر ۲۰۱۹ • سال هفدهم • شماره ۳۶۰۷ • ۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۰۵ • اذان مغرب ۱۷:۱۷ • اذان صبح فردا ۵:۴۳ • طلوع آفتاب ۷:۱۳

روزنامه‌فرو

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

کرمی ارمیس



من دانم به نگاه تو چه راز یست نهان...

راز-مهربانی



موسسه خیریه نیکوکاران راز
غیر دولتی، غیر انتفاعی، غیر سیاسی و دارمطلبانه

razcharity riseco_holding

www.razcharity.com

مرور ۲۰۱۹

گسترش و پیچیدگی مسائل حوزه‌های زیست محیطی، اقتصادی و اجتماعی

وضعیت نامناسب اقتصادی



الهام فخاری
عضو شورای اسلامی تهران

شود، عمده رشد قیمت‌ها در زمینه مواد غذایی بوده است. رشد قیمت گوشت قرمز، مرغ و ماهی بالای ۸۰ درصد، خوراکی‌ها نزدیک ۵۹ درصد، میوه نزدیک ۶۰ درصد، سبزیجات حدود ۷۱ درصد و پوشاک و کفش حدود ۵۱ درصد در ۱۲ ماهه منتهی به آبان بود. لازم به ذکر است در چند وقت اخیر، وضعیت تورم در مناطق روستایی نامطلوب‌تر از مناطق شهری است.

مسائل زیست محیطی:

در حالی که نوجوانی حدودا ۱۷ساله توجه جهانی به تغییرات اقلیمی را به خود جلب کرده است، ایران نیز از مشکلات و مسائل حوزه محیط زیست در امان نیست. شهروندان در چندین شهر ایران و به‌ویژه تهران، وضعیت بسیار حاد و نامطلوبی از کیفیت هوا را ناظر هستند و سوگمندانه آنکه چشم‌انداز روشنی نیز در این‌باره مقابل خویش نمی‌بینند. واقعه هر روز و در زمان و مکان گسترده‌تر شده و طی آن به تعداد روزها و شهرهای درگیر این مسئله افزوده می‌شود. در روزهای اخیر وضعیت آلودگی بسیاری از شهرهای البرز، تهران، اصفهان، قم، آذربایجان شرقی و غربی، مرکزی و... تا آنجایی تشدید شد که به تعطیلی مقاطع مختلف تحصیلی در این مناطق منجر شد.

مسائل اجتماعی:

نامیدی شهروندان از امکان تغییرات مثبت در آینده نزدیک، یکی دیگر از مسائلی است که امروز پیش‌روی مدیران و مسئولان و البته متخصصان علوم اجتماعی است. پس از افول سرمایه اجتماعی ایرانیان، در چند سال گذشته، نتایج پیمایش‌ها و نظرسنجی‌های گوناگون بر افزایش ناامیدی، نارضایتی و نگرانی از آینده خبر می‌دهند که به نظر می‌رسد این رخداد رابطه‌ای معنادار با وضعیت زندگی هم‌وطنان دارد؛ وضعیتی که معاش و کیفیت زندگی آنها را به طرز جدی درگیر کرده است و متأسفانه تصویری روشن نیز از تغییر در آینده هویدا نیست و راه‌حل ریشه‌ای و چندانی هم تاکنون در دستور کار قرار نگرفته است. دولت با ابزار رسانه‌ای خود سعی در تلطیف فضا در حوزه معیشت دارد و مسئولان شهری نیز از امید به باد و باران سخن می‌گویند.

یادداشت

کودکان کار، فراموش‌شده‌های آلودگی هوا



عذرا فراهانی

می‌کنند تا عده‌ای از شهر خارج شوند و هشدار می‌دهند از تردد غیرضروری در خیابان‌ها جلوگیری شود. ولی آیا کسی به وضعیت کودکان کار و سرنوشت سلامت آنها می‌اندیشد. یکی از مهم‌ترین مسائلی که موجب برهم‌زدن رشد طبیعی هر کودکی می‌شود، «آلودگی هوا» است. کودکان کار به واسطه مدت‌زمان بیشتری که در هوای آزاد قرار دارند، بیشتر در معرض خطر هستند. ریه آخرین بافتی است که در دوران جنینی تکوین می‌یابد و بخشی از تکامل آن به بعد از تولد موکول می‌شود. برخی معتقدند تکوین کامل ریه حتی تا ۱۸سالگی هم ادامه می‌یابد. حال تصور کنید ریه کودک کاری که روزانه به طور متوسط ۱۴ تا ۲۰ ساعت کار می‌کند، چه آسیبی می‌بیند. ریه اولین بخش از بدن انسان است که در تماس مستقیم با آلودگی هوا قرار می‌گیرد. از این‌رو در صورتی که غلظت آلاینده‌های هوا فراتر از ظرفیت تصفیه ریه انسان باشد، وارد جریان خون می‌شوند و عوارضی همچون اختلال در انتقال اکسیژن به بافت‌های بدن، افزایش ضربان قلب، سکته قلبی، کاهش ظرفیت شش‌ها، آسم، برونشیت و سرطان ریه ایجاد می‌شود. به طور کلی هر فرد در روز نزدیک به ۲۲ هزار بار نفس می‌کشد و روزانه تقریباً به ۱۵ کیلوگرم هوا نیاز دارد. بنابراین می‌توان گفت کودکان به دلیل رشدنکردن کامل، بزرگ‌ترین نمایندگان آسیب‌پذیر در مقابل آلودگی هوا هستند. کاش حداقل در این ایام که میزان غلظت آلاینده‌ها برای همه گروه‌ها ناسالم است، به‌ویژه برای (بیماران قلبی و ریوی، زنان باردار و کودکان) دولت و مسئولان برای کودکان کار هم تدبیری بیندیشد.



عکس: احسان هاشمی، جام‌جم

تماشا

قانون جذب



مریم رحمانیان

● وسط یک کابوس زنده گیر افتاده بودیم؛ نه راه پس بود و نه راه پیش. تصمیم گرفته بودیم برای آخرین شب حضورمان در تفلیس، بعد از یک هفته مرضی سخت و خوابیدن در هتل، به سینما برویم. یکی از مال‌های بزرگ تفلیس را که کمی دورتر از شهر قرار داشت، انتخاب کردیم. تا برسیم، ساعت از نه شب گذشته بود. تنها انتخابی که داشتیم، فیلم ترسناک انگلیسی‌زبانی بود که ساعت دهنوم شب پخش می‌شد. قبل از اینکه با به کابوسمان بگذاریم، کمی در طبقات پایین‌تر، میان لباس‌ها گشتیم و پیتزای بزرگ و پرپزنی خریدیم. ساعت نزدیک به دهنوم شده بود. خودمان را از فضای گرم و زنده و شلوغ مرکز خرید جدا کردیم و وارد سینما شدیم. تمام سالن خالی بود؛ فقط من و دخترخاله و پسرخاله‌ام بودیم. در تاریکی مطلق، چراغ‌قوه تلفن همراهم را روشن کردم و جلو رفتم. فاطمه و عماد پشت‌سرم می‌آمدند و از خالی‌بودن سالن ابراز تعجب می‌کردند. روی صندلی‌ها که نشستیم، یکی دو دقیقه بعد، چند دختر و پسر جوان وارد سالن شدند و پشت‌سرم نشستند. بعد از شروع ۱۰ دقیقه از فیلم، پاهایم را داخل شکمم جمع کردم. مشکل این بود که برخلاف انتظارم، نه کسی از گوشه‌های تاریک بیرون می‌پرد، نه جن روح و خانه تسخیرشده‌ای وجود داشت. همه اینها را می‌شد تحمل کرد. همه اینها، شیوه‌های معمول ترساندن بود اما کارگردان، ما را با تصور به‌وقوع‌پیوستن بزرگ‌ترین وحشت زندگی‌مان روبه‌رو کرده بود؛ تصور مواجهه با انسانی درست شبیه به خودمان، خود دیگرمان، خود تاریک و پنهانمان به‌صورتی کاملاً عینی و واقعی؛ رفتن به اعماق زمین و راهروهای دراز و تاریک با درهایی بسته، برای روبه‌روشدن با آن دیگری. فیلم که تمام شد، قبل از اینکه بتوانم خودم را از روی صندلی جمع‌وجور کنم، همه آن چند نفری که پشت‌سرم نشسته بودند، از سینما خارج شدند. انگار که هیچ‌وقت آنجا نبودند. دوباره ما سه‌تا مانده بودیم در سالن سرد و خالی و تاریک با موسیقی ترسناکی که در پس‌زمینه پخش می‌شد. به طرف دری که علامت خروج داشت، حمله‌ور شدیم. در راه دادیم و وارد راهروی درازی شدیم با درهایی بسته، مهتابی‌های نیم‌سوز و چشمک‌زن متصل به سقف و سکوت؛ سکوتی که با صدای جیغ نصفه‌ونیمه من شکسته شد. اشتباه آمده بودیم. عقب‌گرد کردم و به سمت همان دری که از آن وارد شده بودیم، دویدم. هر چه در راه می‌دادم، باز نمی‌شد. گریه‌ام داشت درمی‌آمد که عماد از پشت‌سر رسید و در راه به سمت خودش کشید. در باز شد و ما خودمان را از آن تاریکی، به تاریکی بزرگ‌تری پرتاب کردیم. مرکز خرید شلوغ و شهرسازی پرسروصدا، خالی خالی شده بود. هیچ چیز بیشتر از یک شهرسازی خالی و سکوت که دل آدم را خالی نمی‌کند. سعی کردیم شوخی‌های آبکی بکنیم تا به بیرون برسیم. هیچ جنبه‌های در محوطه بیرون نبود. کمی جلو رفتیم تا تاکسی اینترنتی‌مان برسد. همین‌طور جلو می‌رفتم که از دور دیدم چند نفر نزدیکمان می‌شوند. عینکم را از بالای سرم، سر دادم روی دماغم. به‌محض اینکه مغز تصویر را تشخیص داد، خون در بدنم به آب یخ تبدیل شد. مردی با لباس بلند و سفید، دوزن هم‌قد با برقع و چادرهای بلند سیاه به‌همراه دو کودک؛ دوقلوی همسان. انگار در همان فیلم گیر افتاده بودیم. تاکسی که رسید، آن خانواده هم به ما رسیدند. مرد عرب به زبان گرجی با راننده حرف زد. راننده با دست به ما اشاره کرد، چیزی گفت و سرش را تکان داد. ما خودمان را داخل ماشین انداختیم. مرد عرب صورتش را در فاصله دوسانتری‌تری پنجره نگه داشته بود و نگاهمان می‌کرد؛ نگاهش خالی بود. ماشین حرکت کرد و ما شل و وارفته روی صندلی افتادیم. راننده با چشم‌های قرمز که‌گاه از آینه من و فاطمه را می‌پایید و از گوشه چشم عماد را ورنانداز می‌کرد. شیشه جلوی ماشین ترک‌های بزرگی داشت. بوی عجیبی شبیه به آهن زنگ‌زده و سرکه در ماشین می‌آمد. تلفنش زنگ خورد. انگشتش را به علامت هشدار برای سکوت روی بینی گذاشت. تماس تصویری را پاسخ داد و سعی داشت جوری زاویه تصویرس را تنظیم کند که ما در قابش نباشیم. معلوم بود دارد با همسرش دعوا می‌کند. صدایش را ببرد بالا و بعد تماس را قطع کرد. چند کلمه زیرلب گفت که حدس‌زدن معنا و محتوایش هوش چندانی نمی‌خواست. اپلیکیشن مسیریابی‌اش را تنظیم کرده بود اما هیچ استفاده‌ای از آن نمی‌کرد. هرجا باید مستقیم می‌رفت، به راست می‌پیچید. از خیابان‌های خلوت و تاریک می‌رفت. من و فاطمه روی صندلی عقب تبدیل به زله‌های لرزان شده بودیم. عماد ره به راننده آدرس را دوباره تکرار کرد. مرد گفت «پس یس» و باز اشتباه پیچید. سه‌تایی پیچ‌کنان تصمیم گرفتیم در یکی از خیابان‌های بزرگ و اصلی پیاده شویم. وقتی به جایی رسیدیم که به نظرمان برای پیاده‌شدن مناسب بود، از مرد خواستیم که دارد. دوباره تکیه پس و به راهش ادامه داد. تقریباً مطمئن بودم که برای ابد در تفلیس گیر افتاده‌ام. هزار و یک سناریو از اتفاقاتی که فکر می‌کردم برایم می‌افتد در سرم می‌ساختم. آخر سر عماد با عصیانیت بر سر مرد که معلوم نبود چه چیزی مصرف کرده، فریاد زد و تهدید کرد؛ مرد ماشین را نگه داشت. خودمان را از ماشین بیرون کشانیدم. روی یکی از نیمکت‌های کنار پیاده‌رو وارد رفتیم. بعد از اینکه نفس‌های پله‌پله‌مان به حالت عادی برگشت، خندیدیم؛ بلند و دیوانه‌وار بدون توجه به مردمی که از کنارمان می‌گذشتند. شبیه آدم‌هایی که از یک کابوس زنده رسته باشند.